

<https://www.aftabekherad.ir>

Religion's View of Culture in Trans-Traditional Society; ?Reflection or Recycling

Esmail Zarei

Religious researcher

Received: 2021/02/18

Accepted: 2021/03/14

Abstract

Today, the idea and phenomenon of culture has become so widespread that it has penetrated almost all areas of human life and its scope is growing. Of course, this trend is not only institutionalized in modern society, but also in trans-traditional society. In general, only traditional societies are involved in cultural issues in the strict sense, because they are still faced with their own civilizational issues. Of course, the issues of traditional and trans-traditional societies are not completely identical. The most important issue of Iranian society is the relationship between culture and religion, because the position of religion in Iran is very decisive. Modern society became modern by criticizing its own culture. In Western societies, culture has changed in such a way that a kind of distinction between culture and religion is visible. What is the relationship of a trans-traditional society, which has a growing trend, with religion? This article seeks to examine and reexamine this question.

Keywords: culture, tradition, trans-tradition, religion, ethics, reflection, recycling

نگاه دین به فرهنگ در جامعه فراسنتی؛ بازتاب یا بازیافت؟

اسماعیل زارعی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

چکیده

امروزه ایده و پدیده فرهنگ به اندازه‌ای فراگیر شده است که تقریباً تمام حوزه‌های زیست انسانی را درنوردیده است و دامنه آن رو به رشد است. البته این روند نه تنها در جامعه مدرن نهادینه شده است، بلکه در جامعه فراسنتی نیز جریان دارد. درکل، فقط جوامع سنتی درگیر مسائل فرهنگی به معنای دقیق آن نیست، چون هنوز با مسائل تمدنی خود مواجه است. البته مسائل دو جامعه سنتی و فراسنتی کاملاً یکسان نیست. مهمترین مسئله جامعه ایران درباره نسبت فرهنگ و دین است، چون جایگاه دین در ایران بسیار تعیین کننده است. جامعه مدرن با نقد فرهنگ خود مدرن شد. در جوامع غربی، فرهنگ به گونه‌ای دچار دگرگونی شده است که نوعی افتراق بین فرهنگ و دین قابل مشاهده است. جامعه فراسنتی که روند رو به رشدی دارد، نسبت آن با دین چیست؟ این مقاله درصدد است به موشکافی و بازکاوی این سؤال بپردازد.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، سنت، فراسنتی، دین، اخلاق، بازتاب، بازیافت

^۱ . پژوهشگر حوزه دین: Zarei.kohal@gmail.com

❖ بخش یکم

۱- تعریف فرهنگ

فرهنگ در زبان فارسی معادل واژه اروپایی کالچر (Culture) وضع شده است و این واژه اروپایی به معنایی که فلاسفه مدرن از روشنگری به بعد از آن مراد کردند، مستحدث است. اصحاب دایره المعارف در روشنگری فرانسوی این واژه را به معنایی که مورد استفاده فلاسفه و علمای مدرن شد، به کار بردند. از جمله کسانی مانند ایمانوئل کانت و موسی مندلسن این واژه را به همان معنای روشنگری در پاسخ‌های خود به پرسش روشنگری چیست، به کار بردند. علمای علم لغت واژه کولتور را هندواروپایی دانسته‌اند و مصدر اولیه آن را به معنی جهیدن، رشد کردن، گرد چیزی گشتن و چرخیدن، دانسته‌اند و معتقدند که واژه کالچر به معنی پروراندن و پرستیدن در زبان‌های اروپایی از همین ریشه ساخته شده به همین معانی یعنی پرورش، مراقبت از چیزی برای رشد کردن و پرستش و آداب دینی و مناسک و تربیت نفس دلالت داشته و در این معانی مستعمل بوده است. به تدریج در زبان لاتین این واژه مختص معنای تربیتی و پرورش گل و گیاه و حیوانات اهلی شد و مشتقاتی هم با همین دلالت در این زمینه‌ها یافت، اما دوران روشنگری فرانسوی واژه کالتور در معنای خاص تری استعمال شد و به مجموعه عوامل و اسباب و فرایندی اطلاق شد که موجب تربیت و پرورش فردی و اجتماعی در انسان هم می‌شد و به این معنی که با معنای تمدن (سیویلیزاسیون) (Civilization) گره خورد که از قرن شانزدهم در ادبیات تاریخی اروپا رایج شده بود. هرچند گاه در قرن هجدهم کسانی مانند روسو آن دو را در مقابل هم به کار می‌برند. در آغاز روشنفکری فرانسوی و روشنگری آلمانی در قرن هجدهم، مطلق دستاوردهای انسانی در یک تمدن را از کالتور مراد کردند، سپس قرن نوزدهم معنای آن تعدیل و مدلول و کاربردهای آن مشخص تر شد. در هر حال این کلمه پیش از روشنگری و مدرنیته به این معنی و با این مدلول و کارایی نبوده است و چنانکه گفتیم محصول روشنگری و مدرنیته غربی است. پیدایش آن هم دوران روشنگری یک ضرورت تاریخی بوده است، چون دوران روشنگری دوران آگاهی انسان اروپایی از وضع تاریخی خود است و اقتضای آن توجه و التفات به تاریخ جهانی برای درک موقعیت خود بوده است و این التفات هم به نوبه خود مقتضی توجه به دستاوردهای بشری (اعم از آداب و عادات و فضائل و معارف و علوم و صنایع و...) در خلال تمدن بوده که نشانه رشد و پرورش انسان در گذر تاریخ بوده است. روشنفکران فرانسوی همین را کولتور دانستند. ظهور تاریخی اندیشی به شکلی که در آن دوران بارز شد، سرانجام، منجر به تعیین

ممیزات فرهنگ جدید و ادعای برتری فرهنگ اروپایی گردید. از همان زمان رسائل و کتب مختلف در این باره نوشته شد و بسیاری از علما و اندیشمندان پس از این دوران این ادعا را حقیقت مسلم دانستند و آن را برپایه اصول مدرنیته مانند راسیونالیته^۱، لیبرالیته^۲، سکولاریته^۳، اومانیتته^۴ و... بنا کردند و از این جهت بوده و هست که تمدن غرب خود را به عنوان امری برجسته و متمایز از دیگران پنداشته است. در هر حال از آن دوران به بعد بحث مقایسه میان این فرهنگ که تمامیت مدرنیته و غرب جدید را در برداشته با تمدن‌ها و ملل رونق گرفته است. پس بحث فرهنگ در قرون هجده و نوزده و در اندیشه فلسفی غرب ظهور کرد، لذا فرهنگ با مفهوم جدید، حامل یک نگاه غربی به تاریخ و اشکال مختلف تمدن‌های پیشین است. از این نظر فرهنگ داشتن با تمدن داشتن تفاوت داشت. در طول تاریخ تمدن‌های متعدد ظهور کرده‌اند که هر کدام ویژگی‌های خود را داشته‌اند، ولی فرهنگ امری مستحدث و نوپدید و حاصل راسیونالیته اومانستی مدرنیته است. اگر به تمدنی فرهنگ نسبت داده می‌شود با این معیار و مقیاس مدرن است. چون فرهنگ از دامن مدرنیته برخاسته واجد همان خصوصیات مدرن است. به همین دلیل در تاریخ می‌خوانیم اروپایی‌ها در آن دوران کشورهای غیر غربی را فاقد فرهنگ می‌دانسته‌اند و برای نمونه مصر یا تونس هر چند تمدن هزاران ساله دارند، اما از نظر غربی‌ها فرهنگ ندارند. با این همه یکی از فضائل علمای قرن هجده و نوزده آشنایی آنها به زبان و اندیشه‌های تمدن‌های دیگر بود، برای مثال در آلمان این تفاهر علمی مشهود بود. در اینجا دو مطلب را مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱- فرهنگ اروپایی و نگاه از بالا و از بیرون شرق و فرهنگ‌های غیر غربی

۲- شرق‌شناسی و واکنش به آن که به ظهور نگاه از درون به اندیشه و فرهنگ‌های غیر غربی شد (خاتمی، ۱۳۹۶: ۸۰-۷۷).

واژه کولتور در زبان آلمانی از سال ۱۷۵۰ به معنایی نو به کار رفت. منظور اموری بود که در زندگی انسان جاری است. از قرن نوزدهم به طور خاص واژه کولتور بر وجوهی از زندگی انسان اطلاق می‌شد که جنبه زیستی و وراثتی نداشت. مفهوم جدید فرهنگ قطعاً با مفهوم پیشرفت دوران روشنگری نسبتی دارد. مفهوم پیشرفت نیز با تلقی جدیدی که از تاریخ به وجود آمده بود، نسبتی داشت. در پیدایش تلقی جدید از تاریخ و پیشرفت متفکران بسیاری نقش داشتند. ولتر با انتشار رساله درباره آداب و رسوم ملت‌ها (۱۷۶۵) به تنوع

^۱. Rasionallism

^۲. Liblarlism

^۳. Secularism

^۴. Umanism

روحیات و خصوصیات ملت‌ها توجه داد. کندورسه درباره تاریخ پیشرفت روح انسان رساله‌ای نوشت. هردر درباره تاریخ انسانیت طرحی عرضه کرد و سرانجام، هگل با طرح فلسفی تاریخ سعی کرد همه آنچه در تاریخ روی داده است در قالب طرحی فلسفی در آورد. عطف توجه به تکثر، مقدمه لازم برای بحث درباره تاریخ انسانیت، فرهنگ و حتی پیشرفت بوده است (مصلح، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴).

دو واژه کولتور و سیویلیزاسیون در اغلب زبان‌ها معانی نزدیک به هم دارند. در برخی زبان‌ها متمدن و با فرهنگ بودن گاهی مترادف هم به کار رفته است، برای مثال در فرانسه و انگلیسی و دیگر زبان‌های لاتینی پیش از کولتور یا کالچر واژه سیویلیزاسیون را به همین معنا به کار می‌بردند که به تمدن ترجمه می‌کنیم...، اما به تدریج واژه فرهنگ در زبان‌های لاتین به صورت جمع به کار رفت و بر قلمرویی اطلاق شد که علوم مختلفی، مانند تاریخ، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی با آنها سروکار دارند. کاربرد واژه فرهنگ‌ها نشان تغییر تلقی از این حوزه هم بود و بدین ترتیب حوزه جدیدی برای مطالعات علوم انسانی فراهم شد (همان: ۴۷). با توجه به طبیعی بودن انسان و نیازهای طبیعی‌اش و قدرت آفرینش فرهنگ، آنچه از انسان سر می‌زند، برآیند طبیعت و فرهنگ است. رانه‌های طبیعی انسان ارزش‌هایی است که در قالب فرهنگی ظهور می‌یابد. با انباشته‌تر شدن فرهنگ دامنه تأثیر فرهنگ بر طبیعت بیشتر می‌شود و رفتار، احساس، اندیشه و دریافت انسان فرهنگی‌تر می‌شود. چنان‌که غذا خوردن در اصل نیازی طبیعی بود و در زندگی فرهنگی معاصر عوامل فرهنگی آن قدر زیاد شده است که غذا و غذا خوردن دیگر صرف پاسخ به نیازی طبیعی نیست. فرهنگ‌ها به صورت گوناگونی دسته‌بندی شده از جمله فرهنگ سنتی و فرهنگ مدرن. فرهنگ مدرن از قرن هجدهم شکل گرفته و به تدریج در سراسر جهان گسترش یافته است. گسترش فرهنگ مدرن همه فرهنگ‌ها را با مشکلاتی روبه‌رو کرده است به گونه‌ای که تقابل سنت و مدرنیته مسئله جاری همه فرهنگ‌ها در جهان معاصر است. فرهنگ مدرن کم‌کم همه سنت‌ها و فرهنگ‌های دیگر را تحت تأثیر و ارزش‌های آنها را با تحولاتی مواجه ساخته است.

تمایز بنیادین فرهنگ مدرن از فرهنگ سنتی در ویژگی نقادانه بودن آن است. در این فرهنگ خرد آن هم در معنای مدرن‌اش سوپژکتیو است. تنها فرهنگ مدرن است که خودآگاه است، یعنی هم درباره خود می‌اندیشد هم خود را نقد می‌کند. بدون عقل مدرن، امکان نقد فرهنگی و خودآگاهی فرهنگی وجود نداشت برای همین، نشانه پیدایش آنچه

امروز خودآگاهی فرهنگی می‌نامیم در گذشته سایر فرهنگ‌ها یا نیست یا بسیار اندک است (همان: ۶۶-۶۷).

مفهوم‌شناسی فرهنگ: ۱. گاهی واژه فرهنگ در برابر طبیعت (Nature) به کار می‌رود. به همه دریافته‌های بشری طبیعت گفته می‌شود، یعنی هر آنچه در طول تاریخ انسان‌ها بر پیکر طبیعت افزوده‌اند. به مجموعه همه فرآورده‌های بشری فرهنگ (Culture) گفته می‌شود. این معنای نخست فرهنگ است، که گسترده‌ترین معنای فرهنگ است. ۲. درون این دایره وسیع‌تر فرهنگ یک دایره کوچکتري قابل رسم است و اینکه خود، ساخته‌ها و فرآورده‌های بشری را که به معنای اول همه‌شان فرهنگ بودند به دو دسته تقسیم کنیم: فرآورده‌های مادی بشر و فرآورده‌های معنوی بشر، به فرآورده‌های مادی بشر تمدن (Civilization) گفته می‌شود و به فرآورده‌های معنوی بشر فرهنگ (Culture) گفته می‌شود. پس ساخته‌های خود بشر که معنای اول فرهنگ بودند باز به دو دسته، تفکیک می‌شوند: یک دسته‌شان تمدن‌اند و یک دسته‌شان فرهنگ‌اند. ۳. در دل این دایره کوچکتري که فرهنگ به معنای دوم بود، یک دایره کوچکتري رسم کنید و فرآورده‌های فرهنگی بشر به معنای دوم را باز تقسیم کنیم به وجه بیرونی و برون‌ذات^۱ و وجه درونی و درون‌ذات^۲. وجه بیرونی‌شان، مانند کتاب‌ها، مجسمه‌ها، نمایش‌نامه‌ها، سناریوهای فیلم‌ها و بسیار چیزهای دیگر است که اینها وجه بیرونی فرهنگ‌اند. اما چرا بشر به ادبیات رو آورده است؟ و چرا یک کسی پیکره‌ای تراشیده؟ اینجاست که به وجه درونی‌اش، یعنی به آن باورها، آن احساسات، عواطف و هیجانات و آن خواسته‌هایی که باعث تولید این آثار فرهنگی شده است، فرهنگ می‌گویند، پس فرهنگ به معنای سوم، یعنی درون آدمی.

کاربرد حقیقی و مجازی: امروزه چون واژه فرهنگ بسیار پرکاربرد شده است، سبب تداخل و ابهام معنایی شده است. کاربرد فرهنگ درباره دوران پیشامدرن و مدرن کاملاً فرق دارد. چون این واژه از پایه متعلق به دوره مدرنیته است، پس کاربرد آن حقیقی است، ولی کاربرد آن برای دوره سنت مجازی است و از باب توسع معنایی است.

۲- مسئله‌شناسی در جغرافیای فلسفه دین

نگاه عقلی / بیرونی به دین؛ دوگانه‌های دین‌پایه در ۲ پدیده بزرگ:

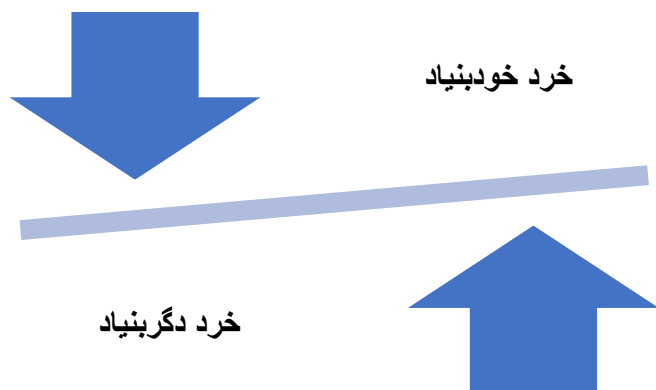
دین و فرهنگ (درونی): ۱. دین و فلسفه ۲. دین و علم ۳. دین و هنر (نوشته و نانوشته) ۴. دین و

عرفان ۵. دین و اخلاق؛

^۱. Objective

^۲. Subjetive

دین و فرهنگ (بیرونی)، یعنی نهادهای اجتماعی: ۱. دین و سیاست ۲. دین و حقوق ۳. دین و آموزش و پرورش ۴. دین و خانواده ۵. دین و اقتصاد.
دین و تمدن
دین و طبیعت



نمودار ۱: دو گونه خرد

سازه و یافته انسانی: خرد خودبنیاد، منبع یافته‌های (به معنای عام) انسانی است و خرد دگربنیاد منبع داده‌های وحیانی است. انسان دوگونه دستاورد دارد: ۱. سازه انسانی (تمدن) ۲. یافته (به معنای خاص) انسانی (فرهنگ).

نگاه کلان: دیالکتیک (تز، آنتی تز و سنتز) یافته‌های علوم و فنون طبیعی (بیولوژی، مهندسی، پزشکی و...) و علوم و فنون انسانی (اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت و...) با دستاورد تاریخ انسانی، سرشت فرهنگ جهانی و با تاریخ بومی، فرهنگ ملی را برمی‌سازد.

منابع معرفتی: ۱. داده‌های وحیانی ۲. یافته‌های انسانی

رویکردهای پنج‌گانه در نسبت‌سنجی بین داده‌های وحیانی و یافته‌های انسانی:

۱- «برتری مطلق» داده‌های وحیانی بر یافته‌های انسانی در فرهنگ: جامعه سنتی؛ در بخش رابطه این جامعه با تمدن و طبیعت هم به‌شدت عناصر اسطوره، دین و دین اسطوره‌ای حضور دارند، ولی در رویکردهای دیگر جوامع حضور آنها کمتر و کمتر می‌شود.

۲- «برتری نسبی» داده‌های وحیانی بر یافته‌های انسانی در فرهنگ: جامعه سنتی پیشرفته؛ حرکت به سوی دانش؛

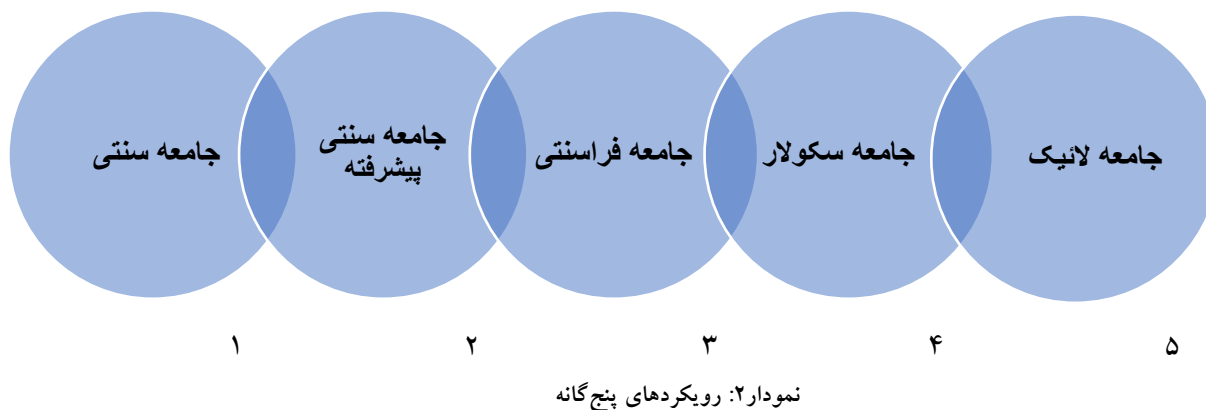
۳- «هم‌ترازی» داده‌های وحیانی و یافته‌های انسانی در فرهنگ: جامعه فراستنی؛ تعادل نسبی و شکننده دو منبع معرفت؛

۴- «برتری نسبی» یافته‌های انسانی بر داده‌های وحیانی در فرهنگ: جامعه سکولار؛ دین‌گریز؛ (دین فردی شده)

۵- «برتری مطلق» یافته‌های انسانی بر داده‌های وحیانی در فرهنگ: جامعه لائیک؛

دین‌ستیز.

این الگوها را می‌توان در نمودار زیر مورد توجه قرار داد:



جامعه سنتی، غرق در اسطوره و دین اسطوره‌ای است، اما به تدریج با شکل‌گیری جامعه سنتی پیشرفته، در نگاه به طبیعت، یافته‌های انسانی هم وارد می‌شود. در ادامه، باز کم‌کم در جامعه فراستنی این موازنه ساخته می‌شود و فرایندی جدید شکل می‌گیرد. در جامعه سکولار فرهنگ بیرونی کاملاً عقلی می‌شود، ولی فرهنگ درونی هنوز گران‌بار از آموزه‌های وحیانی است. در جامعه لائیک، فرهنگ درونی تقریباً از بار دینی خالی می‌شود. البته پیامد آن، رشد ناخواسته نیهیلیسم ارزشی و اخلاقی است.

۳- جامعه ایران و فرهنگ

سخن اصلی در این جستار تشریح وضع جامعه فراستنی است. جامعه ایران هنوز در **وضع گذار** است. امروزه کمتر کشوری است که از نظر تمدنی متأثر از مدرنیته و فناوری نباشد، یعنی تقریباً تمام جوامع از این نظر تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، اما سخن درباره فرهنگ مدرن (ریشه‌ها و میوه‌ها) است، پس جامعه فراستنی کاملاً از نظر تمدنی مدرن شده است، ولی از نظر فرهنگی در حال گذار است. این جامعه مراحل طبیعت و تمدن اسطوره‌ای و دینی را از سر گذرانده است. چالش اصلی آن، در حوزه فرهنگ است. در ایران چندین دهه است که میان دو گونه خوانش از دین، چالش حذف‌ناشدنی جریان دارد. شاید روزگاری واژه‌های دین حداکثری و دین حداقلی بسیار غریب می‌نمود، اما امروز به یک اصطلاح رایج بدل شده است. یک دوره در ادبیات نخبگی گفته می‌شد هر تحولی اجتماعی در جامعه، از بستر تحول دینی عبور می‌کند و با توجه به دین، تحول اجتماعی- فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود. امروزه پس از چهار دهه به سبب تغییرات فکری جامعه و

تجربه فرهنگی، در نقد و بررسی‌های تحلیلی و انتقادی بی‌درنگ، سخن از کدام دین و کدام قرائت از دین به میان می‌آید. یعنی اصطلاح قرائت از دین از نگاه برخی دیگر **تابو** انگاشته نمی‌شود، پس در تحلیل وضع فکری جامعه ناگزیر از کاربرد دو خوانش از دین هستیم، چون با تفکیک این دو سازه مفهومی حداقلی و حداکثری می‌توان ژرفای رویدادها و روندها را تحلیل کرد و از ساده‌سازی فاصله گرفت. جز این، همچنان ابهامات باقی خواهد ماند.

۴- روند تاریخی نسبت خرد و دین

سیر تاریخی: فرق انسان دوره سنت و مدرن در این است که آن مفسر است و این متصرف. دوران سنت/پیشامدرن، قلمروهای پنجگانه علوم، فلسفه، عرفان، هنر و اخلاق در دایره معرفت دینی بود. در واقع خرد، دگربنیاد بود، اما از زمانی که خرد، خودبنیاد شد، آنگاه یک به یک رشته‌های علوم، مانند کیهان‌شناسی (با کپرنیک، کپلر و گالیله) و زیست‌شناسی (با داروین و...) و فلسفه (با دکارت، کانت و هگل) از حوزه دین خارج شدند و نیز سیاست (ماکیاولی، هابز و لاک و...)، هنر و اخلاق هم جدا و سکولار شدند. به تازگی سخن از عرفان سکولار و حتی در جوامع غربی از عرفان منهای خدا هم شنیده می‌شود. فرهنگ دقیقاً فرآورده خرد خودبنیاد است. مفهوم فرهنگ پس از شکل‌گیری این نوع خرد ساخته شد. پیش از آن، تنها مفهوم تمدن مطرح بود.

این فرایند و مسیر گفتمان سکولار بوده است. سرانجام در این فرهنگ (غرب)، فقط دین ماند و عرصه‌های دینی خاص، ولی باز خرد خودبنیاد، دین را رها نکرد و آن را نیز تصاحب و تصرف کرد. به این معنی که به **دین طبیعی** رسید و دستاورد آن دئیسم و آتئیسم شد. رویکرد تصرف نخست بر طبیعت، سپس جامعه و نیز دین اعمال شد، اما پس از تجربه چند سده، چندی است که در غرب (هابرماس و...) سخن از پس‌اسکولاریسم هست، یعنی بازگشت از دین فردی به دین مدنی (نه سیاسی). گفتمان سکولار فهمید که نمی‌توان دین را از زیست انسانی بیرون کرد و فقط «نسبت» جابه‌جا شدنی است. گویا اسکولاریسم غرب به حداقلی از دین خشنود شده است. در اینجا نیز می‌توان از دو رویکرد گفت. البته به معنای دقیق همان رویکرد متصرفانه حاکم است، ولی یکی حداکثری و دیگری حداقلی است. هنوز هم آن خرد در مقام تصرف از گونه حداقلی از دین است. چندان روشن نیست که یکسره از رویکرد تصرف فاصله بگیرد و به افق رویکرد بازتاب نزدیک شود.

ناهمسانی روندهای ساده و پیچیده: با مقایسه روندهای دین و فرهنگ، روشن می‌شود

این دو جریان عکس هم هستند. فرهنگ مدرن بسیار فربه شده است و همچنان رو به جلو است. فرهنگ افزون‌بر تولید انبوه دائم در حال ساخت‌ساخت‌های جدید است. برای نمونه

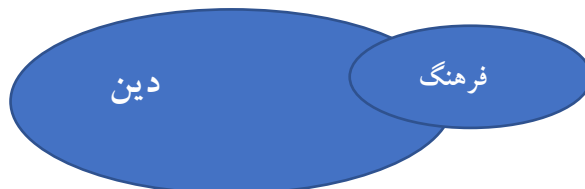
فناوری و صنعت سینما دقیقاً محصول دوران مدرن است که بسیاری از عرصه‌های زیست را پوشش می‌دهد. هرچند دین از امکان آن بهره گرفته و می‌گیرد، ولی درمقایسه، میزان بهره‌وری فرهنگ هرگز قابل قیاس با دین نیست. فرهنگ (مدرن) از امکانات خود استفاده می‌کند، درحالی که دین فناوری مختص به خود ندارد. البته این انتظار اساساً نادرست است، روند فرهنگ با پیچیدگی سرسام‌آور همراه هست، اما دین در همان سادگی‌اش باز مطلوب است. هم‌اوردی آن با فرهنگ ممکن نیست. مقوله هنر بسیار فراتر از دین سیر می‌کند. البته در فرهنگ سکولار غرب مقوله دین از اخلاق (دست کم اخلاق سکولار) جدا فرض می‌شود. دین به شکل محدود از فناوری روز در جهت پیام‌رسانی معنوی-مناسکی استفاده می‌کند. به تعبیر حوزوی، دایره «منطقه الفراغ» فرهنگ روبه فراخی است و دایره دین هر روز محدودتر می‌شود.

جمع‌بست: منطق رویکرد لائیک همان رویکرد بازیافت در جامعه سنتی است، اما در نقطه مقابل آن. بعلاوه، منطق رویکرد سکولار نیز همانند رویکرد بازتاب در گفتمان دین است. با این فرق که در آن بازتاب دین در جامعه سکولار است و در این بازتاب فرهنگ مدرن در جامعه دینی است. در اردوگاه سنت نیز رویکردی می‌خواهد وضع پیشین را بازگرداند و علوم و فلسفه و هنر را بازیافت کند، اما نشانه کامیابی و موفقیت آن با وجود کوشش‌های چندین دهه هنوز روشن نیست.

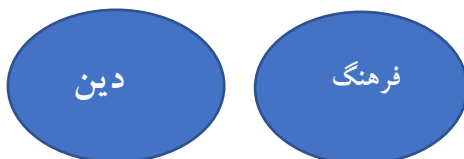
نمودار ۳: وضعیت‌های فرهنگ و دین



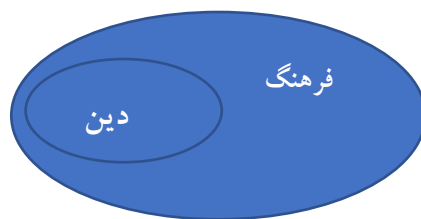
۱. وضع نخستین (جامعه سنتی)



۲. وضع دوم؛ آغاز گذار (جامعه فراستنی)



۳. وضع سوم؛ فرجام گذار (جامعه فراستنی)

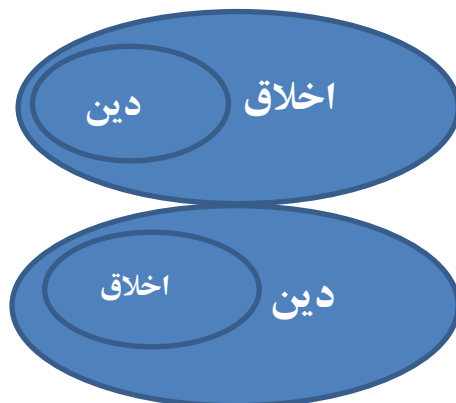


۴. وضع چهارم؛ جامعه مدرن

۵- رابطه دین و اخلاق

در نسبت‌سنجی بین دین و اخلاق الگوهای متفاوتی از یکدیگر قابل تشخیص است که می‌توان در عناوین ذیل مورد بازکاوی و تحلیل قرار داد:

استقلال اخلاق از دین: در فرهنگ سکولار و بعضاً در برخی از نظریه‌پردازان دینی ایرانی پیش‌فرض این است که قلمرو اخلاق از دین مستقل است (فناپی، ۱۳۸۹) اما در جامعه سکولار اخلاق همچنان حضور دارد. البته هرگز در جامعه اخلاق به صفر نمی‌رسد، چون در این صورت ساختار آن فرومی‌پاشد. حقوق برای دوام جامعه اصلاً کافی نیست چرا که در واقع، ساختار جامعه با اخلاق برپاست، نه حقوق. دین خود پشتوانه اخلاق است، برای همین هرگز دین قابل حذف نیست. سخن در قلمرو هر دو و نسبت آنها به یکدیگر است. در جامعه، هم دین هم اخلاق حضور دارد، اما ممکن است در جامعه‌ای قلمرو دین محدودتر باشد. در جامعه سنتی، دین سنتی فرهنگ را مصادره می‌کند، در جامعه مدرن، دین مدنی/ مدرن، دین را مصادره می‌کند. در حالی که در جامعه فراسنتی، کم‌کم مقوله فرهنگ از قلمرو دین بیرون می‌آید تا مستقل شود. الزاماً این به معنای تعارض با دین نیست و ممکن است با آن تعامل هم داشته باشد. در اندیشه اسلامی از آغاز، دو مکتب اشاعره و اعتزال بر این اختلاف استوار است. به این معنی که آیا دین در چارچوب اخلاق است؟ (معتزله) یا اخلاق در چارچوب دین؟ (اشاعره). مذهب شیعه به معتزله نزدیک بوده است.



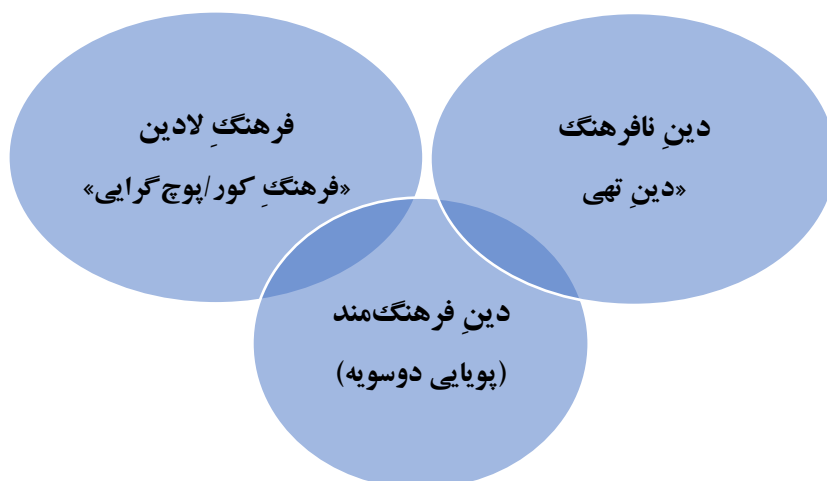
نمودار ۴: نسبت دین و اخلاق

با این روند، جامعه در حال مرزگذاری و شفاف‌سازیِ رویکردی است و این اصطلاح از حوزهٔ نخبگی تا حدودی به بیرون تراوش کرده و تعمیم یافته است. نگرش حداکثری از دین یا دین‌گرایان، به‌جداً در پی تمدن‌سازی دینی، امت‌سازی، جامعه‌سازی و دولت‌سازی اسلامی، دینی‌سازی علوم انسانی و... است. حال آن‌که دین حداقلی از این نگاه‌ها گذر کرده است و آنها را در دوران مدرنیته یکسره **نابه‌هنگام** می‌انگارد، چون معتقد است ما را دچار **ناهم‌تاریخی** با جهان معاصر می‌کند. این نگاه با سکولاریسم هم‌افق است. نگرهٔ دین حداکثری به فرهنگ، **بازیافتی** و بازگشت و هویت‌گرایانه است. می‌خواهد دین در تمام گسترهٔ فرهنگ تصرف کند و آن را ماده و مایه‌ای می‌داند که باید به سیمای دین درآید. درحالی که نگرهٔ دین حداقلی به فرهنگ، **بازتابی** است و دین در آن **تجلی** می‌کند نه تصرف. نگرهٔ بازتاب بر این باور است که تصرف فرهنگ از سوی دین، سبب مقاومت فرهنگ خواهد شد، زیرا بخش‌های بزرگی از فرهنگ در واقع، **منطقه الفراغ** (آزاد) است و از دایرهٔ دین آزاد و رهاست. چالش این دو نگره همچنان ادامه دارد. شباهت دین حداکثری و گفتمان سکولار در این است که هر دو رویکرد تصرف دارند. یکی به فرهنگ، دیگری به دین. در فرق میان دوران مدرن و پیشامدرن گفته می‌شود که دوره سنت، انسان همواره مفسر هستی بود، ولی دوران مدرن بر او صفت بسیار تعیین‌کننده «تصرف» هم افزوده شد. به تعبیر مارکس در تز یازدهم: «فیلسوفان، تنها جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند، اما مسئله بر سر دگرگون کردن آن است». اکنون طیف سنتی (در ادامه همان سنت) در نگاه به فرهنگ قصد تصرف ندارد و تنها به بازتاب بسنده می‌کند و به‌جای تأثیر و تصرف، به تنبیه و تنبیه می‌اندیشد، اما دین‌گرایان می‌خواهند دین همانند انسان مدرن، در فرهنگ تصرف کند. البته هزینهٔ تصرف نیز هنگفت است. این گزاره جای بسیار تأمل دارد که برای تصرف در «فرهنگ فریه»، باید دین را توانا / حداکثری کرد. بی‌شک، خود دین حداکثری اگر برآورد دقیق و مراقبت لازم را نداشته باشد ناخواسته و ندانسته به دین دنیوی / سکولار می‌رسد و مانند صیادی که خود اسیر صید می‌شود. این دقیقاً بزنگاه پارادوکس پنهان غریبی است.

بازیافت فرهنگ، یعنی تمام ابعاد فرهنگ در چارچوب دین بازتولید شود. اما اکنون با دگرذیسی ژرف در فرهنگ عمومی جامعه، نگرهٔ بازتاب تقویت شده است. با شکاف میان فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی چالش دو نگره هم ژرفتر شده و پدیدهٔ گذار در جامعهٔ فراسنتی نیز روند تندتری یافته است. مهم اینکه دین حداقلی با نگرهٔ بازتابی با «سکولاریسم حداقلی» هم‌افق می‌شود، چون هنوز بن‌مایه‌های فرهنگ دینی در آن زنده

است. تفاوت دو نگره را می‌توان با تفکیک فرهنگ دینی با دین فرهنگی، همانند اخلاق دینی (اخلاق در چارچوب دین) و دین اخلاقی (دین در چارچوب اخلاق) بیان کرد. تبارشناسی دین اخلاقی به مکتب کلامی معتزله می‌رسد و اخلاق دینی در مکتب کلامی اشاعره ریشه دارد. «فرهنگ دینی»، یعنی هستی فرهنگ برای دین تعریف می‌شود. درحالی که مفهوم «دین فرهنگی»، یعنی هستی دین برای فرهنگ است.

در جامعه فراسنتی، نخست درباره نسبت «دین و سیاست» پرسش می‌شود، یعنی چگونگی و نیز اصل «رابطه میان نهاد قدرت و نهاد روحانیت» جدی (نه از سر تفنن) پرسیده می‌شود، سپس نسبت میان دین و فرهنگ پرسش برانگیز می‌شود. از میان پدیده‌های سه‌گانه پیشگفته، به سبب سرشت و ماهیت دین، به ترتیب به فرهنگ درونی، فرهنگ بیرونی، طبیعت و تمدن نزدیک است.



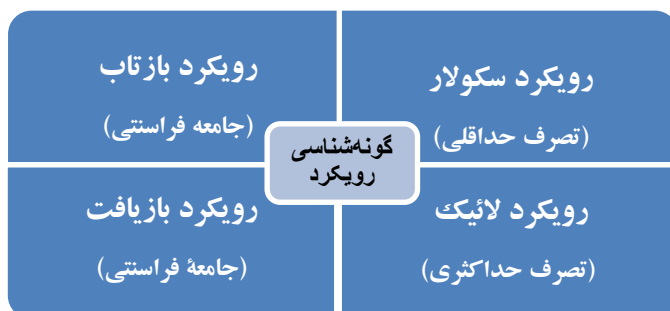
نمودار ۵: همگرایی و واگرایی دین و فرهنگ

پیشفرض و پیامد بازیافت: در این رویکرد فرهنگ برای دین، سازه/ ماده/ مایه است که باید بر آن نظارت کند و به آن «صورت» ببخشد و سرانجام، آن را صادره و تصاحب کند. در گذشته چون فرهنگ موضوعیت کنونی را نداشت، دین برای تصرف آن هیچ انگیزه و اقدامی هم نمی‌کرد، اما با دوران گذار که فرهنگ قصد جدایی کرده، دین احساس بی پشتوانگی می‌کند و برای همین، می‌خواهد متناسب با نسبت جدید موقعیت خود را بازیابد چرا که در غیر این صورت جز این، ممکن است دین از گردونه بیرون شود و در بسیاری از عرصه‌ها حضوری نداشته و حذف شود. این تلاش زمانی معنادار می‌شود که نشانه‌های تهاجم از سوی ابرفرهنگ مدرن کم کم در فضای سنت آشکار می‌شود و سنت را دچار ریسک و شاید کابوس عدم قطعیت هستی‌شناختی می‌کند. سنت با پدیده دگرذیسی و تحول بنیادین چندان آشنا نبوده است. این تجربه جدید جوامع بشری تعادل

آن را به هم زده است. رویکرد بازیافتی به فرهنگ همان واکنش و پاسخ به تهاجم طرف مقابل است که حاکی از احساس عدم تعادل است. درحالی که رویکرد بازتابی، از موضع و موقعیت تعادل حکایت می‌کند. پس در اردوگاه سنت دو نوع احساس هست که خود پایه دو نوع واکنش می‌شود. «بازیافت» براساس احساس **عدم تعادل** است. «بازتاب» نتیجه احساس **تعادل** است. در فرهنگ غرب چون پارادایم مدرنیته توانست در حوزه تمدن و تکنولوژی، سلطه خود را اعمال کند، پس بر این قیاس در حوزه فرهنگ نیز می‌خواهد خود را بر دین مسلط و دین را کامل مصادره کند. کارکرد (منفی) بازیافت، اگر دقت نشده و حساسیت‌ها و بنیان‌های اندیشگی و ظرافت‌های معرفتی و کارکردی مدنظر قرار نگیرد، زمینه‌سازی برای **ابزارانگاری دینی** است. دین‌ابزاری برای اهداف دنیوی آن را ناخواسته از ارزش‌های متعالی خالی می‌کند. چون فرهنگ کالایی می‌شود، پس ورود دین به این رقابت آن را دنیوی کرده و قدسی‌زدایی می‌شود. نسبت دین با دنیای مدرن به سبب پیچیدگی فزاینده آن، با نسبت آن با دنیای سنت فرق بنیادین دارد تا آنجا که کارکردهای دین را دگرگون کرده است. در جامعه مدرن غرب خواه ناخواه دین در پیرامون و حاشیه قرار گرفت و نهاد کلیسا به ناچار آن را پذیرفت. به طریق اولی ماهیت و مکانیسم تولید فرهنگ نیز از دست دین خارج شد. تقدیر دین، واقعیت تلخ جهان کنونی است که جهان غرب به آن مبتلا و این روند به تدریج به جوامع دیگر نیز تسری می‌یابد.

پیش فرض و پیامد بازتاب: دین، فرهنگ را فضا/ سایه می‌انگارد. برای همین، پرتوافکنی اصل است. امروزه گستره فرهنگ بسیار فراگیرتر از دین شده است، ولی در سطحی فراتر فلسفه فرهنگ با فلسفه دین در دادوستد است. یعنی دین باید خود را تا فلسفه/ امر عقلی بالا بکشد. کارکرد (مثبت) و پیامد بازتاب، پیشگیری و بازداري از پوچ‌انگاری/ نیهیلیسم ارزشی در جامعه است. سرمایه بازتاب، همان گزاره‌های رازگونه دین است و رمز جاودانگی دین هم در این است. نیاز انسان به رازهای هستی، منبع معنابخش به زندگی است. فرهنگ به‌ویژه هنر بی‌رمز و راز قطعاً به ایستایی و میرایی می‌رسد. البته این اصلاً به معنای تصرف مالکانه در فرهنگ نیست، زیرا دین مالک فرهنگ نیست. اما می‌تواند زوایای متفاوت فرهنگ را تحت‌الشعاع قرار دهد. امروزه فرهنگ با تکنیک و صنعت بسیار آمیخته است و ورود بلندپروازانه و مالکانه دین به این عرصه، آن را آسیب‌پذیر می‌کند تا نیرومند. روند فرهنگ روبه گسترده‌گی و پیچیدگی است و دین تحمل و حوصله این هم‌وردی را ندارد. بهتر است به همان ایده بازتاب بسنده کند، پس به همان اندازه که **بازیافت** خود را مالک فرهنگ می‌بیند و به تقابل با فرهنگ مدرن و تغییر

می‌اندیشد و آن را مطلوب و ممکن می‌داند، بازتاب به نقش ناظر بر فرهنگ باور دارد و به تفاهم با آن و تفسیر می‌گراید و رویکرد تغییر را مطلوب ناممکن می‌انگارد.



نمودار ۶: رویکردهای چهارگان به رابطه دین و فرهنگ

❖ بخش دوم

۶- گونه‌شناسی جریان‌های فکری ایران

پس از بررسی نگاه دین به مقوله فرهنگ در جامعه‌فراستی از سوی خوانش حداکثری (با رویکرد باز یافت) و از سوی خوانش حداقلی (با رویکرد بازتاب)، به گونه‌شناسی کلان جریان‌های فکری می‌پردازیم. جامعه ایران از نظر تاریخی دارای هویت کاملاً دینی بوده است، پس حضور مقوله دین در زیست اجتماعی کاملاً طبیعی است. فراتر از دو خوانش حداقلی و حداکثری از دین، در درازنای تاریخ همواره اندیشه دینی در معرض دو آفت و آسیب بسیار مهم قرار داشته: ۱. **تحجر**. ۲. **بدعت**. گویا گریزی هم از آن دو نبوده است، اما برای مقابله با آن دو، رویکرد اصلاح/احیای اندیشه دینی هم حضور داشته است. البته این نگاه پس از ورود تجدد به جهان اسلام نمود بیشتری یافت. اگرچه مسئله بدعت و استحاله در اندیشه دینی به سبب مواجهه با تجدد در مقایسه با مسئله تحجر، ظهور جدی داشت. در این دو سده اخیر گرانیگاه چالش اندیشگی بر مسئله فاصله‌گذاری با دو موضوع تحجر و بدعت در دین گذشته است. این چالش همیشگی اندیشه دینی است.

آشنایی جهان اسلام با چهار چهره غرب در سده نوزدهم:

۱. کمپانی هند شرقی (چهره انگلیس)؛ ۱۷۵۷-۱۸۵۸
۲. جنگ‌های ایران و روس (چهره روسیه) ۱۸۰۴-۱۸۱۳
۳. حمله ناپلئون به مصر (چهره فرانسه) ۱۷۹۸-۱۸۰۱
۴. مواجهه امپراتوری عثمانی با اروپای قاره‌ای (آلمان) ۱۸۸۰

در نتیجه مواجهه با چهار چهره غرب، سه رویکرد در جهان اسلام پیدا شد:

۱. رویکرد حفظ سنت. گرایش به تقابل با غرب. آن هم نه با سیاست غرب، بلکه با کل تمدن غرب، مانند نظام آموزشی آن.

۲. رویکرد عدم تقابل با غرب همراه شناخت آن به ویژه عمل‌گرایی / پراگماتیسم آن. درون این رویکرد دو گرایش ظهور کرد: ۱. تقلید و کسب دانش‌های غربی و تأکید بر الگوبرداری از نظام سیاسی غرب. ۲. نفی غرب و فرهنگ غرب در عین استفاده از دستاوردهای آن.

۳. راه سوم: نفی هم‌زمان غرب و سنت و اثبات هم‌زمان تجدد و دین، زیرا دین با سنت برابر نیست و غرب هم با تجدد معادل نیست. راه سوم به این دو اینهمانی باور نداشت. از این رو، نگاهش با دو رویکرد از بن و بنیاد فرق یافت. البته به راه سوم باید به شکل طیف نگریست. امروزه در کلان، خود دو گرایش بزرگ دارد: ۱. روشنفکری دینی ۲. نواندیشی دینی. گرایش نخست بر خرد برون‌دینی تکیه می‌کند و در برخی از رویکردهایش افزون‌بر معرفت دینی، دامنه‌ی بازاندیشی را به خود دین هم می‌رساند. در واقع، کار آن فراتر از اصلاح دینی است و بازسازی دینی می‌کند. گرایش دوم، بر خرد درون‌دینی تأکید دارد و حوزه اصلاح آن محدود به فکر دینی است (نه دین). البته بخش بزرگ آن نیز تنها به فروع دین (نه اصول دین) بسنده می‌کند.

کاربردهای از هم بیگانه: جامعه‌فراستی به دلیل وضع گذار دچار کم‌تعادلی یا بی‌تعادلی است. از این رو، گردش و کاربرد مفاهیم نیز به سختی به وضع معیار / استاندارد می‌رسد و کمابیش دستخوش گونه‌ای آنارشی و اغتشاش مفهومی است که فرایند گفتگو به دشواری انجام می‌شود، از جمله مفاهیمی مانند فرهنگ، مدرنیته، دین و دین‌پژوهی و فرهنگ در طیف مدرن جامعه بر پایه خرد خودبنیاد تعریف می‌شود. درحالی که در طیف سنتی بر اساس خرد دین‌بنیاد انگاشته می‌شود. یعنی سایه دین بر سر فرهنگ بسیار جدی و عمیق است، ولی برای نگاه دیگر، حوزه فرهنگ منطقه‌الفراغ / آزاد است. البته این منطقه خواه ناخواه رو به گسترش است و به معنی آزاد از دین است نه اخلاق. چون اخلاق و دین به هم مرتبط و مکمل یکدیگرند. درباره دین میان دین‌ورزان اختلاف است و این تفاوت گاه به تعارض هم می‌رسد، یعنی **دین‌اندیشی از دینی‌اندیشی** یکسره جداست.

رویکرد سنتی هنوز به دینی‌اندیشی باور دارد و در همه امور با رویکرد دینی مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. حال آنکه دینداران مدرن فقط به دین‌اندیشی معتقدند. در واقع، پرسش درباره **ابژه بودن** دین است و می‌تواند از دین فاصله بگیرد و به آن به شکل یک ابژه بنگرد. فرق دوران مدرن و پیشامدرن نیز در همین است که دین در

دوران سنت هیچگاه ابژه نشد. مراد این است که گذشته از موارد استثنایی، دین‌اندیشی هرگز به پارادایم بدل نشد. اما امروزه دین‌اندیشی پارادایم غالب است. در جامعه فراستی دو طیف پیشگفته از دین و فرهنگ یک معنا را برداشت نمی‌کنند. در گذشته اخلاق در چارچوب دین بود، ولی امروز در جهان مدرن به عکس، دین در دایره اخلاق تعریف می‌شود، یعنی اخلاق، سکولار/فراستانی شده است، پس دو طیف به اخلاق هم دو گونه می‌نگرند.

جالب اینکه جامعه در کلان خود در وضع گذار است، یعنی تغییر/شیف پارادایمیک بسیار جدی است، پس جامعه نیاز مبرم به گفتگو (باز به معنای مدرن واژه، یعنی حقیقت‌طلبی دو طرفه نه یک طرف) دارد. معنی گفتگو به معنای سنتی آن هم منسوخ شده است. برای همین، فرایند گذار بسیار پیچیده و چندلایه است. البته غرب این وضع آشفته را سپری کرده است. هنگامی که کلمه فرهنگ، سنتی و در چارچوب دینی‌اندیشی (نه دین‌اندیشی) فهم و تفسیر شود، آنگاه تمام عرصه‌های فرهنگ مانند هنر (سینما، رمان، تئاتر و...) حتی ورزش و سرگرمی/اوقات فراغت و... هم باید دینی‌اندیشانه شناخته و ساخته شود. دینی‌اندیشی تمام مراتب هستی حتی جهان فیزیکی را نیز دینی (گاه اسطوره‌ای) تفسیر می‌کند. اینجا روش فقط پدیدارشناسانه و توصیف محض واقعیت (در حد توان محدود انسانی) است. در واقع، چالش زیرساختی میان خرد خودبنیاد و خرد دین‌بنیاد است. با اینکه خرد نخست نیز در غرب همچنان نقد می‌شود، اما هنوز سوپراکتیویسم، پارادایم غالب است. این پارادایم، در جامعه ما نیز مانند غرب، گفتمان برمی‌سازد و چالش گفتمان‌ها نیز طبیعت هر جامعه فراستی است، اما مهم اصل گفتگوست که باید نهادینه شود.

البته مراد از دو واژه، ارزش‌گذاری نیست، بلکه یادآوری خاستگاه تاریخی آن در غرب است. در وضع فراستی، چالش گفتمانی، زمینه زیست‌جمعی است و گزیر و گریزی از آن هم نیست. تعبیر تمدن اسلامی و دیگر تمدن‌های دینی کاملاً درست است، البته گاه در پژوهش تاریخی، تعبیر فرهنگ مسیحی، اسلامی و... به کار می‌رود که همان نگاه به گذشته تمدنی از دید اکنون (مدرنیته) است که تا حدودی رایج است.

رقیب‌ها؛ از هم‌نشینی به جانشینی: گفتمان مسلط به نمایندگی از گفتمان دینی (دین فراگیر) دو رقیب بسیار جدی دارد که در صورت ماندن در وضع انسدادی می‌توانند از هم‌نشین به جانشین آن بدل شوند:

۱. **پسااسلامیسم:** رقیب درون‌دینی گفتمان دینی است، یعنی دین حداقلی که خود دو خوانش سنتی و مدرن دارد. البته گرایش مدرن آن، بسیار چابک‌تر و توانمندتر از گرایش سنتی است.

۲. **پساسکولاریسم:** رقیب برون‌دینی گفتمان دینی است، یعنی سکولاریسم حداقلی (یورگن هابرماس) که چندی است در غرب در برابر سکولاریسم حداکثری طرح شده است. برآیند تعدیل دو نگاه سلبی و ایجابی به دین، چندی است در غرب رویکرد کمینه‌گرا (در برابر بیشینه‌گرایی) روح زمانه شده است. امروزه در غرب بیشتر سخن از دین حداقلی، عقل حداقلی / انتقادی،^۱ متافیزیک حداقلی، دولت حداقلی و... در میان است.

زمانی که میان داده‌های وحیانی (دین) و یافته‌های انسانی (فرهنگ) گفتگو انجام نشود و از هم بیگانه شوند، آنگاه دین به **دایره‌ای خاص محدود می‌شود** و فرهنگ دچار بی‌معنایی می‌شود، چون دین مهمترین پشتوانه و منبع رازواری انسان است و بی‌آن به پوچ‌گرایی (نیهیلیسم) نزدیک می‌شود.

مغالطه دوران، تعمیم‌های ناروا: ۱. ضرورت تعیین حدود علم، فلسفه، دین در مثلث معرفت. ۲. ضرورت گفتگو (ی انتقادی) میان آنها، پس تعمیم‌ها و گذرهای زیر به کل مثلث معرفت آسیب می‌زند:

علم، فلسفی نمی‌شود.

فلسفه هم علمی نمی‌شود.

فلسفه، دینی نمی‌شود.

دین هم فلسفی نمی‌شود.

علم، دینی نمی‌شود.

دین هم علمی نمی‌شود.

این گزاره‌های ناصواب و تعمیم‌های ناروایی است که هم به دین و هم به دیگر عرصه‌های معرفتی - فکری لطمه وارد می‌سازد.

^۱ . نتیجه بحث ما این است که ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی حداکثری هر دو باطل‌اند، ما به‌رغم ایمان‌گرایان ادعا می‌کنیم امکان نقد و ارزیابی عقلانی نظام‌های اعتقادات دینی وجود دارد، اما برخلاف قائلان به عقلانیت حداکثری مدعی هستیم از این بررسی‌های عقلانی نمی‌توان انتظار داشت که صحت یک نظام اعتقادات دینی را چنان قاطعانه اثبات کند که همگان مجاب شوند (عقل و اعتقاد دینی، درآمدی بر فلسفه دین، طرح نو، ۱۳۷۶، صص ۸۶-۸۵).

نتیجه‌گیری

۱. علم، فلسفه، کلام، دین: گفتگو میان علم و دین دشوار شده است، اما با واسطه گفتگوی میان فلسفه و کلام تاحدودی شدنی است
۲. قدرت حضور طبیعی دین در رازگونگی آن است و به تعمیم‌خواهی و رشد معرفتی بشر بستگی دارد، زیرا به دلیل تجربه تاریخی تمام تعمیم‌های غیرمعرفتی شکست خورده‌اند لذا بازگشت دین به موقعیت دوران پیشامدرن مشکل / محال است
۳. ضرورت تعریف نو برای ماندگاری دین و توسعه جایگاه آن در زندگی بشری
۴. در جهان مدرن سکولاریزه، ناگزیر دین برای ماندگاری خود به حوزه رازواری و معنابخشی بسنده می‌کند. این برپایه تجربه تاریخ جدید غرب است که نباید از آن غافل بود یا تغافل کرد
۵. تنیدگی دوره گذار، یعنی تحول ساختی و گفتمانی با عدم تعادل / بحران: ضرورت بازتعریف نقش دین در تولید فرهنگ جدید / آینده در جامعه فراستی
۶. هویت ملی گر ایانه و اُمّت‌گرایانه در جایگاه سنجش / نقد و بازتعریف؛ باید از نو بازاندیشی و بازتعریف شود
۷. دین در جایگاه هویت (فردی یا جمعی)؟ معرفت؟ معنویت؟ کدام‌یک؛ هر دو و یا محدود به یکی از این ابعاد

منابع

- خاتمی، محمود (۱۳۹۶)، *مدخل فلسفه تطبیقی*، نشر علم، صص ۸۰-۷۷.
- فناپی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *دین در ترازوی اخلاق* (نسبت میان اخلاق دینی و اخلاق سکولار، تهران: ناشر صراط).
- فناپی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *اخلاق دین‌شناسی*، نگاه معاصر، تهران.
- مصلح، علی اصغر (۱۳۹۳)، *فلسفه فرهنگ*، انتشارات علمی، صص ۴۵-۴۴